

باسمه تعالی: از آن جایی که کتاب «گاہ خرد» که مصاحبه‌هایی است از استاد دکتر داوری ذیل مباحث مطرح شده در کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی»، نکات الهام‌بخشی را در بر دارد. بنده به سلیقه‌ی خود آن نکات را انتخاب کردم به امید آن که برای کاربران محترم مفید باشد و اگر مایل بودند به اصل کتاب رجوع فرمایند.

باسمه تعالی

کتاب «گاہ خرد» از آقای دکتر داوری

۱۱- فیلسوفان سرنوشت عقل را در عهد و زمانه‌ی خویش بیان کردند.

۱۵- چکیده‌ی سخن و دغدغه‌ی من در این اواخر در همین کتاب است - کتاب خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی -.

۱۶- کتاب گاه خرد: کوشش برای فهم مقام متفکری است در روزگار ما که فی الواقع متعلق به آینده است.

۲۵- استاد داوری از معدود کسانی است که می‌توان به راحتی با او مخالفت کرد. (دکتر عبدالکریمی)

۳۷- ما ایرانیان باید به داوری بیندیشیم و تکلیف خویش را نسبت به اندیشه‌های او روشن سازیم. تقدیر ما تا حدی بسته به نحوه‌ی تعیین تکلیف‌مان با اندیشه‌های اوست معتقدم هرگونه موضع‌گیری نسبت به متفکری چون داوری، تقدیرگر سرنوشت و تفکر فردی و اجتماعی ما است. (دکتر عبدالکریمی)

۶۴- تاریخ به عنوان علم، چیز خوبی است اما از آن جهت خوب است که می‌تواند ماده‌ی تذکر و تفکر باشد.

۶۴- سخن از سعدی و فردوسی می‌آوریم اما نمی‌دانیم نسبت‌مان با سعدی و مولوی و فردوسی چیست.

۶۷- فلسفه‌ی اسلامی از زمین دوره‌ی اسلامی روئیده و بسط یافته. این که فارابی و ابن‌سینا مقولات وجود ارسطو را «مقولات ماهیات» خوانده‌اند، یک حادثه بود که در آن خدای محرک اول، خدای صانع و واجب‌الوجودی است که به ماهیات و ممکنات وجود می‌دهد.

۶۷- این بخت تاریخی یونانیان بود که تفکری را یافتند که یافتن آن ضروری نبود، اما وقتی به وجود آمد تقدیر آینده با آن رقم خورد.

۶۸- با سیاست، علم و فلسفه ساخته نمی‌شود.

۷۶- توسعه، این جایی و آن جایی نیست، بلکه جهانی است. توسعه وضع یا مرحله‌ای از تاریخ جهان تجدد است که در طی بسط و گسترش این تاریخ تحقق می‌یابد.

۷۶- هیچ طریقی از جهان آینده هنوز در اندیشه‌ی معاصر وجود ندارد.

۷۷- یکی از وظایف فلسفه در جهان در حال توسعه، این است که جایگاه چیزها را از جمله جایگاه علم را معین می‌کند.

۸۰- چه بگویم که کار اصلاح کارها و نجات بشر را امثال داعش و بوکوحرام به عهده گرفته‌اند. آیا این جهان همان است که قرن ۱۸ اروپا آن را تصویر کرده بود و امید داشت در آینده متحقق شود؟

۸۰- در سال‌های اخیر به جایی رسیده‌ام که به توسعه و دشواری‌های آن می‌اندیشم.

۸۱- من به توسعه به عنوان تقدیر بخش بزرگی از جهان و تنها راه نه‌چندان روشن و هموار که افتان و خیزان در آن می‌توان رفت، نگاه می‌کنم.

۸۱- دیروز فکر می‌کردم شاید راه دیگری گشوده شود و به این جهت از دشواری‌های پایان راه توسعه می‌گفتم. اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که هنوز نمی‌توان امیدوار بود که آن راه دیگر به زودی گشایش یابد.

- ۸۲- چون در شرایط کنونی همه‌ی تاریخ‌های قدیم پوشیده شده‌اند، راه توسعه تنها راه است.
- ۸۳- وجه دیگر توجه من به توسعه این است که احساس می‌کنم بعضی از گفته‌هایم مستند مخالفت با توسعه شده.
- ۸۷- این فلسفه است که از دو هزار و پانصدسال پیش به مدینه اندیشیده و از نظام مدینه گفته است.
- ۸۸- در این شرایط راه توسعه را نمی‌توان رها کرد، زیرا تا راه دیگری گشوده نشود، توقف موجب تباهی می‌گردد. البته راه توسعه با توجه به شرایطی که جهان در آن قرار دارد و با شناخت امکان‌هایی که در کشور دارد، میسر می‌شود.
- ۸۹- اشعار اخوان ثالث به نحوی آشکار، اخبار و اعلان وضع توسعه‌نیافتگی و بیان درد جانکاهی است که همه‌ی ما در جان خود احساس می‌کنیم.
- ۹۰- من وقتی از وضع توسعه‌نیافتگی می‌گویم، کم‌تر به وجوه اقتصادی و اجتماعی آن نظر دارم، بلکه می‌خواهم بدانم که ما چه نسبتی با جهان توسعه‌یافته و با وضع توسعه‌نیافتگی داریم.
- ۹۱- بهشتی: با به‌کاربردن استعاراتی مثل «مهندسی فرهنگ» یا «تولید فرهنگ» و یا «کالای فرهنگی» آیا نه تنها به مدد آن‌ها، بلکه «در» آن‌ها می‌اندیشیم؟ داوری: این پیش‌آمد به معنای اعلام پایان فرهنگ و نشستن تکنولوژی و رسوم و قواعد آن به جای فرهنگ است.
- ۹۳- من بی‌تاریخی را همان تیرگی افق می‌دانم و وقتی افق تیره باشد، راه هم دشوار می‌شود.
- ۹۳- ورود در تجربه‌ی آگاهانه‌ی تجدد و توسعه، دشوار است اما چون به آن نیاز داریم نمی‌توانیم به آن نیندیشیم و از خود نپرسیم که در چنین شرایطی تجدد را چگونه می‌توان آزمود.
- ۹۴- می‌توان خلوت‌گزین و گوشه‌نشین بود و در امور سیاست و جامعه دخالت نکرد، اما با بی‌توجهی به سیاست و جامعه و بی‌خبری از آن‌چه در جهان می‌گذرد، نمی‌توان به تفکر نائل شد.
- ۹۵- خرد، خرد شخص نیست بلکه خرد تاریخی است - هرچند در شخص ظاهر می‌شود - .
- ۹۹- هر تاریخی با تفکر آغاز می‌شود.
- ۱۰۰- ورود در راه توسعه به معنای جستجوی جایگاهی در نظم مدرنیته است و این مشکل بزرگی است که هیچ‌کس در باره‌ی آن نیندیشیده است.
- ۱۰۱- جهان توسعه‌نیافته باید راه توسعه‌ی خویش را که با راه رفته‌ی غرب متفاوت است، با این علوم بیاماید - علوم انسانی و اجتماعی- و بنابراین مسائل‌اش با مسائل جهان توسعه‌یافته تفاوت دارد.
- ۱۰۲- تجددمآبی؛ درهم آمیختن زمان گذشته با «اکنون» موهوم جهان متجدد است. با این خلط که نه گذشته، گذشته است، نه آینده‌ی روشنی وجود دارد. تجددمآبی اگر نگوییم درماندگی است - ماندن در میان دو تاریخ است - .
- ۱۱۵- همین که چشمی به افق داشته باشیم و در آن آینده را بجوییم - هرچند که آن را نیابیم- در انتظار تفکر یا در راه تفکریم.
- ۱۱۶- این پایان‌یافتن، پایان‌یافتن مددی است که فلسفه در طی دو هزار و پانصدسال، به ویژه در قرون اخیر و در دوران تجدد به تاریخ و گردش بالنسبه منظم کار جهان می‌رسانده است.
- ۱۱۷- وقتی افق روشن نیست، به قول شاعر: «بال نظر» بسته است.
- ۱۱۷- ما افلاطون را نمی‌خوانیم که از او فکر کردن بیاموزیم و می‌دانید که درس تفکر مثل درس‌های دیگر نیست. زیرا تفکر در زمره‌ی امور آموختنی نیست، بلکه در هم‌زبانی با فیلسوفان ممکن است که بتوان به قلب تفکرشان نزدیک شد.

- ۱۱۸- فلسفه چیزی نیست که در بیرون از وجود آدمی رشد یافته و چون به مرحله‌ی پیری رسیده است کارش پایان یافته باشد؛ بلکه فلسفه در وجود آدمیان پایان یافته است. ما دیگر گوش نیوشای فلسفه نداریم و زبان هم کم‌تر با ما از فلسفه می‌گوید.
- ۱۱۸- ما اگر بتوانیم از فلسفه بیاموزیم که چگونه خرد را از حماقت تمییز دهیم، از پایان‌یافتنش نباید چندان ناخشنود باشیم، زیرا این پایانی است که به آغازی دیگر می‌پیوندد.
- ۱۲۱- گاهی به اختلاف درک‌ها و فهم‌ها در تاریخ توجه نمی‌شود.
- ۱۲۱- من فلسفه‌ی تطبیقی را صورت غالب تحقق فلسفی در زمان حاضر می‌دانم. فلسفه برای همه‌ی ما دانشجویان فلسفه باید فلسفه‌ی تطبیقی باشد؛ با فلسفه‌ی تطبیقی آراء فیلسوفان قدیم و جدید را بهتر می‌توان درک کرد.
- ۱۲۲- فلسفه به صورتی که در غرب بسط یافته است، با تفکر دینی قابل تطبیق نیست.
- ۱۲۳- آثار افلاطون را تمامی اهل فلسفه باید بخوانند و در آن تأمل کنند، اما غیر فیلسوفان هم اگر بخوانند روح و جانشان تازه می‌شود.
- ۱۲۴- سیاست، عامل و کارگزار تاریخ است و وقتی افق تیره باشد، پای سیاست هم می‌لنگد.
- ۱۲۵- هیدگر فیلسوف زمان است و به نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر و در زمره‌ی بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ باشد. او به زبان و زمان اندیشیده است و در زمان ما همه‌ی اهل نظر باید در این اندیشیدن مشارکت کنند.
- ۱۲۶- من به امید و اخلاق و علم می‌اندیشم و وقتی به فهم می‌اندیشم، آن را تاریخی می‌دانم.
- ۱۲۶- من رهرو راه پدیدارشناسی به معنای «رفتن مستقیم به سوی چیزها» هستم و البته بگویم که این رفتن، «روش» نیست؛ راه فلسفه است.
- ۱۲۷- فلسفه بیشتر می‌تواند ما را به وضعی که در آن به سر می‌بریم متذکر سازد.
- ۱۲۹- نمی‌توانم ریشه‌ی ایدئولوژی سست‌بنیادی مثل نازیسم را در آثار هیدگر بجویم.
- ۱۳۵- انقلاب، حادثه‌ای است که در تاریخ، در روح و فکر مردمان، و در عهد و پیمان‌شان رخ می‌دهد و با آن رسم و راه و نظم نوری در زندگی پدید می‌آید.
- ۱۴۱- من هم چنان که می‌دانید انقلاب را دوست می‌دارم و سال‌ها فکر می‌کرده‌ام که در انقلاب و با انقلاب است که شاید بتوان از «نیست‌انگاری» و ستمی که با نظم جهان عجین شده است، گذشت.
- ۱۴۳- سیاست سقراط و افلاطون و ارسطو دوهزار سال در انتظار ماند تا در رنسانس، با ظهور بشر جدید به صورتی تازه تفسیر شود و اساس دنیای جدید و سیاست آن قرار گیرد.
- ۱۴۴- سیاست در اتحادش با اقتصاد، صاحب مدرسه و دانشگاه، زندان و دادگاه، علم و فرهنگ، ورزش، پلیس و ارتش، سینما و مهم‌تر از همه، تلویزیون و اینترنت شده است.
- ۱۴۴- من به سیاست از آن حیث که سیاست است علاقه و توجه نداشته‌ام، بلکه نگران خردی بوده‌ام که سیاست از آن بهره می‌برد، یا از آن بی‌بهره است.
- ۱۴۵- سقراط پیش از آن در دادگاه آتن گفته بود که من خرمگس مردم آتمم و به آن‌ها که در بستر طوفان خفته‌اند نیش می‌زنم که بیدار شوند و به جایی امن پناه ببرند.
- ۱۴۶- فلسفه‌ی یونانی شاید سیاست جهان‌داری را بنیاد کرده باشد، اما جهان‌ساز نبوده است و در دوره‌ی جدید است که فلسفه‌ی ره‌آموز جهان‌سازی شده است. اگر عقل زمان ما عقل جهان‌ساز است، سیاست نمی‌تواند شریک در جهان‌سازی نباشد.

۱۴۸- ولی وقتی تکنیک با سودایی تازه، جایی برای تفکر و فلسفه باقی نگذاشته است، فلسفه به جای این که به تتبع در تلقی فیلسوفان از علم و عمل، جوهر و عرض، خوب و بد، علت و معلول و ... اکتفا کند، بهتر است بیندیشد که علم تکنولوژیک چیست و چه می کند؟ و جوهر جهانی که هم اکنون در آن به سر می بریم چیست و کار آن به دست کیست؟

۱۴۸- سیاست همه جا هست، حتی اگر ما به آن کاری نداشته باشیم. سیاست ما را رها نمی کند، زیرا آزادی و تفکر را هم مثل چیزهای دیگر ملک و مال خود می داند.

۱۴۹- شعر و فلسفه شرط انتظام و سامان یافتن امور و سلامت زندگی اند، نه علت مستقیم یا حاصل و نتیجه‌ی آنها.

۱۴۹- سیاست همواره مستعد ابتلا به حماقت بوده است و اکنون که قدرت عملش - به ویژه در ویران‌گری - از همیشه بیشتر است و احیاناً باطنش دچار سستی گردیده، (ولذا) باید آن را با ظاهری نامتناسب بپوشانند.

۱۵۰- سیاست قدیم، کاری به صلاح و اصلاح زندگی مردم نداشت و به گمان من برای اولین بار مولای متقیان علی «علیه السلام» در آغاز نامه به مالک اشتر نخعی، اصلاح کار مردم و تربیت آنان را وظیفه‌ی سیاست دانست.

۱۵۶- علوم انسانی و اجتماعی بی‌پشتوانه‌ی فلسفه، در بهترین صورت، مجموعه‌ای از گزارش‌های آماری خواهند بود. این فلسفه است که به دانشمند علوم اجتماعی در یافتن و طرح مسائل و تشخیص آنها از شبه مسائل و حل آنها کمک می کند.

۱۵۷- به جای فهم کارها و چیزها و یافت مناسب‌ترین راه‌ها، تکلف و تحکم حاکم بوده است. یکی از وجوه و جلوه‌های این تکلف، غالب شدن این گمان است که هر مشکلی را با وضع قانون می توان رفع کرد.

۱۵۷- مگر کی و کجا مسائل زندگی را با قانون حل کرده‌اند؟

۱۵۷- قانون نه طرح وضع تازه است و نه راهگشا، بلکه وقتی راه گشوده می شود و کسانی در آن گام می گذارند، می گوید که در پیمودن راه، اتخاذ چه شیوه‌هایی روا و کدام ناروا و ممنوع است.

۱۵۷- فلسفه، مسئله‌ی قانون گذاری را روشن می کند، یعنی می تواند بگوید کی و کجا وضع قانون لازم است.

۱۵۸- قانون مشکل اجتماعی و تاریخی را حل نمی کند، اما وقتی راه حل مسئله و رفع مشکل پیدا شود قانون، رسم و راه و شیوه‌ی عمل و رفتار را معین می کند.

۱۵۸- این که گمان کنند مسائل و مشکلات با وضع قانون حل و رفع می شود، نشانه‌ی نشناختن موقع و مقام و بیگانگی با امکان‌های تاریخی و اجتماعی است. شناخت موقع و مقام و آشنایی با امکان‌ها کار فلسفه است و همین جاست که فلسفه با قانون پیوند می یابد.

۱۶۱- اگر کسی اهل طلب نباشد، نه راه می جوید و نه در دام می افتد و نه راه می یابد، و من هنوز اهل طلب و جستجو هستم و نمی خواهم در جایی که هستم بمانم. البته اکنون دیگر آینده و «توان بود»ی ندارم، ولی هنوز در فلسفه راه می جویم.

۱۶۳- مسئله را باید با جمع خاص در میان نهاد و آن جمع هنوز - چنان که باید - قوام نیافته است. به این جهت من هنوز نمی دانم برای که می نویسم و البته خوشوقت می شوم که اهل فلسفه نوشته‌هایم را بخوانند.

۱۷۰- دانش بی تشریفات نیست، اما با تشریفات دانش به وجود نمی آید.

۱۸۲- تفسیر جهان کنونی هم از عهده‌ی فلسفه‌های گذشته بر نمی آید، چنان که مثلاً ارسطو نمی تواند ماهیت جهان سرمایه‌داری را به ما بگوید. معنای این جهان را باید در آثار فیلسوفان و صاحب نظران عصر جدید - تا حدی که ممکن است - شناخت، اما فلسفه - هر فلسفه‌ای که باشد - اگر درست درک شود، متضمن درس تفکر است. ما از فلسفه‌ی اسلامی هم درس تفکر می آموزیم و هم وجود خود را اندکی در آن باز می شناسیم. ما به قول شاعر مانند علف‌هایی که بر حسب تصادف در کنار جوی رسته باشد نیستیم، بلکه به تاریخی

تعلق داریم که دوران آن به یک اعتبار به سر آمده و جای آن را تجدد و تجددمآبی گرفته است. ما اگر بتوانیم حدود فلسفه‌ی اسلامی یا فلسفه‌ی عالم اسلام را بازشناسیم، تاریخ خود را شناخته‌ایم.

۱۸۳- اگر بدانیم که اسلاف ما چرا به فلسفه‌ی یونانی رو کردند و آن را چگونه دریافتند و به کدام سو بردند و تاریخ تفکرشان به چه سرانجامی رسید، با راه‌های تفکر و امکان‌هایی که داریم بهتر و بیشتر آشنا می‌شویم.

۱۸۴- افق‌ها در تفکر و با تفکر و نه در آراء و نظرها، ظاهر می‌شوند. اگر کسانی در این زمان بخت و مجال تفکر پیدا کنند، به فلسفه‌ی اسلامی نیز اعتنای دیگری خواهند کرد.

۱۸۴- بازخوانی و بازاندیشی معارف اسلامی یک ضرورت است. حلاج، بایزید، رابعه، عبدالله سهل تستری و ... تکرار نمی‌شوند. اما اگر انس با کلمات آن‌ها میسر شود و اقوال و کلمات آنان را بتوان درک کرد، دشواری راه‌جویی و راه‌یابی کم‌تر می‌شود.

۱۸۷- وقتی دین به صرف شریعت مبدل شود، اعتنای به فلسفه دیگر ضرورت و حتی مورد ندارد.

۱۸۷- به نظر من دین اگر دین است، باید جامع «شریعت» و «طریقت» و «حقیقت» باشد و اگر به شریعت صرف مبدل شود، آسیب می‌بیند و ناقص می‌شود. حقیقت دین هم اگر بی‌شریعت باشد دیگر دین نیست، زیرا ظاهر بی‌باطن و باطن بی‌ظاهر چه معنی دارد.

۱۸۷- مشکل بزرگ‌تر، اصالت یافتن مناسک و آداب و ظواهر و اعمال است. دین در تمامیت خویش باید به کار و بار و زندگی مردم روح بدهد.

۱۹۱- دانشگاه ما از ابتدا ریشه در زمین خود نداشته و غایت آن معلوم نبوده است.

۱۹۲- اونیورسیته جایی است که همه‌ی علوم در وحدت‌شان با نظم زندگی پیوند دارند و جهان را پیش می‌برند.

۱۹۲- اما دانشگاه از آغاز، جایگاه پژوهش بود.

۲۰۱- (از آن جا که) بدون توجه به آن‌چه با تجدد در جهان پراکنده و منتشر شده است، فلسفه نضج نمی‌گیرد، حوزویان ناگزیر باید به فلسفه به طور کلی - و مخصوصاً به فلسفه‌ی جدید- بیشتر توجه کنند.

۲۰۴- این تعبیر تولید علم، فراگرفته از زبانی است که در آن علم در صورت تکنولوژی به بازار آمده است. در هر صورت، علم انکشاف و یافت است، نه ایجاد و ابداع.

۲۰۴- علم با سفارش و تعیین تکلیف و با تکلف و الزام به وجود نمی‌آید.

۲۰۸- مهم این است که مردمان هیچ جامعه‌ای به رذیلت خو نکرده باشند و فضیلت در همه جا - نه صرفاً در لفظ و حرف، بلکه در عمل- باید شریف و محترم باشد.

۲۰۹- اگر تعجب نمی‌کنید بگویم که گاهی اعتقادات خوب، زمینه و مایه‌ی عدول از انصاف در مواجهه با آراء و نظرهای مخالف می‌شود.

۲۱۱- در جهان کنونی، ارزش‌ها، ارزش‌های قدرت‌اند نه ارزش‌های حقیقت.

۲۱۱- در شرایط کنونی فضیلت این است که مواظب گسترش برهوت نیست‌انگاری و فساد اخلاقی و روانی باشیم.

۲۱۲- فضیلت در این زمان، تذکر به نیست‌انگاری و آشنایی با حیل‌های آن و درآمدنش به صورت‌های گوناگون و احیاناً متضاد است.

۲۱۵- از حرف‌ها و داعیه‌هایی که هست می‌توان دریافت که زمان، زمان بیگانگی است و به این جهت گفته‌ها و کرده‌ها با هم تناسب ندارند.

- ۲۱۶- او اگر به جهان توسعه‌نیافته تعلق داشته باشد، از فردایی که دیروز دیگران در جایی دیگر بوده است خواهد گفت، و چه بسا که در طلب فردای بی‌دیروز و بدون پس‌فردای خود سرگردان شود.
- ۲۱۷- گذشتگان وقتی به تاریخ فکر می‌کردند، صدر تاریخ خود را به یاد می‌آوردند و از احیا و تجدید عهد آغازین می‌گفتند، زیرا به نظر متقدمان، کمال در صدر بود؛ اما تاریخ جدید رو به آینده دارد.
- ۲۱۸- بود و نبود چیزها به الفاظ تحویل شده است.
- ۲۲۷- ولی این که چرا من که نقاد علوم انسانی و مدرنیته بوده‌ام به دفاع از این علوم و لزوم اهتمام به توسعه پرداخته‌ام، چنان که باید فهمیده نشده و آن را حمل بر انصراف از اصول و مبادی نقد سابق کرده‌اند.
- ۲۲۷- با گذشت زمان و بر اثر تجربه کوشیده‌ام بعضی اشتباه‌ها و مخصوصاً شتابزدگی‌ها در حکم را تدارک کنم، اما اصول و بنیاد همان‌هایی است که بوده است.
- ۲۲۸- وجه دیگر این بیگانگی این است که ساحت فلسفه پوشیده شده است و به همین جهت، فلسفه به علم فلسفه تحویل می‌شود.
- ۲۲۹- زبان با مضمونش زبان است، زبان من همان است که می‌اندیشم، نه آن که چیزی را اندیشیده باشم تا در یک ظرف مستقل زبان بگنجانم.
- ۲۳۰- ما به زبان فارسی و در این زبان فکر می‌کنیم؛ هم‌چنین باید به زبان فارسی فلسفه آموخت و زبان فارسی را با فلسفه آشنا کرد.
- ۲۳۳- آن چه می‌نویسم - صرف نظر از این که مجمل و اشاره‌وار است - به هر حال فلسفه است و در فطرت اول و با فهم عادی درک نمی‌شود.
- ۲۳۵- من کتاب نمی‌نویسم، بلکه جلوه‌های زمان یا بیرون‌افتادگی در زمان و تاریخ در وضع توسعه‌نیافتگی را می‌بینم و برای خود می‌نویسم.
- ۲۳۵- فلسفه سیر از فطرت اول به فطرت ثانی است.
- ۲۳۸- ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم بپذیریم که مثلاً اروپایی و ژاپنی بیشتر از ما اهل تفکر و نظرند، زیرا تفکر و تحقیق را از اعتقاد جدا نمی‌دانیم.
- ۲۳۸- علم و فلسفه و هنر، اعتقاد نیست و معمولاً با اعتقاد اشتباه نمی‌شود.
- ۲۴۰- اگر نظم و قرار زندگی به تفکر بستگی دارد، در اندیشه تفکر بودن به معنی در فکر فردا بودن است و بی‌اعتنایی به آن، بی‌اعتنایی به زندگی و آینده است.
- ۲۲۴- هرگز در تاریخ به اندازه‌ی زمان ما، فهم مشترک و همگانی، حاکم و غالب نبوده است.
- ۲۴۷- شاعر تفکر سیستماتیک ندارد؛ زبانش هم زبان اشاره است و این اشاره‌ها چه بسا که جان‌ها را دگرگون می‌کند و به گشایش راهی مؤدی می‌شود که می‌توان از مقصد آن و درازی و ناهمواری و دشواریش پرسید.
- ۲۴۷- شعر به زبان، قوت و استواری می‌دهد یا درست بگویم، زبان در آن به قوت و استواری می‌رسد.
- ۲۴۸- شعر، شأن گردآورنده و وحدت‌بخش دارد و مخصوصاً آدمیان را به گرد خویش می‌آورد و به آن‌ها جان و روح تازه می‌دهد.